



رضا اکرمی

کنشگر سیاسی چپ و تحلیل‌گر مسائل سیاسی ایران. درباره‌ی خودش می‌نویسد: «رویداد سیاه‌کل منشاء رویکرد من و شماری از دوستانم بود به سمت ایجاد محفلی در هواداری از چریک‌های فدایی خلق ایران. در سال ۱۳۵۴، همراه تعدادی از رفقا دستگیر شدیم. انقلاب ما را آزاد کرد و همزمان در خود فروبرد. از بهمن ۱۳۵۷ در کادر جنبش فدایی در سطوح مختلف فعالیت کرده‌ام و شریک در انشعاب‌ها و وحدت‌های اجزایی از آن شدم. خودم را متعلق به نیروی اجتماعی چپ می‌شناسم و همچنان پایبند به ارزش‌های جمهوری، دموکراسی، لائیسیتته، عدالت و استقلال کشور که مبانی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک بود که در شکل‌گیری و دوره‌ی نخست زندگی آن مشارکت فعال داشتم.»

باید افزود که مقالات رضا اکرمی در نشریه‌های اتحاد کار، عصر نو و اخبار روز انتشار یافته است. ایشان چند سال، هر هفته رویدادهای سیاسی ایران را در تلویزیون فارسی‌زبان تیشک در فرانسه ارائه می‌دادند.

مؤمنی، کنشگر سیاسی

اگر در سال‌های پایانی دهه‌ی چهل به کتاب‌خوانی روی آورده باشی و با تمایل چپ، به عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی ایران پا گذاشته باشی، حتماً با نام باقر مؤمنی و یا کتاب *ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت* او آشنا هستی.

اما افق دید من نسبت به تاریخ و حتا می‌توانم بگویم با ماتریالیسم تاریخی زمانی بازتر شد که به چهار جلد کتاب *تاریخ جهان باستان و تاریخ قرون وسطی*، دسترسی پیدا کردم؛ اولی، با ترجمه‌ی باقر مؤمنی و صادق انصاری و بقیه با ترجمه‌ی باقر مؤمنی و همکاری آقایان علی‌الله همدانی و صادق انصاری. شاید بد نباشد یادآوری کنم که از خوبی یا بدی روزگار، آشنایی با این کتاب‌ها هم‌زمان است با دوران حبس من در بند ۲ و ۳ زندان قصر در سال ۱۳۵۶؛ زمانی که وقت بسیار بود و دوستان همدل و هم‌فکر هم فراوان داشتم. نه تنها مطالعه، بلکه بحث و گفتگو پیرامون هر صفحه و هر مقوله‌ی آن، با هیچ محدودیتی روبه‌رو نبود.

در ماه‌های منتهی به انقلاب از زندان آزاد می‌شوم. فضای جامعه باز شده و شعرا و نویسندگان، شب‌های شعر دارند و سخنرانی و داستان‌خوانی. آنچه در شب شعر انستیتو گوته گذشته است دیگر چنان طنین‌انداز است که برخی آن را جرقه‌ی گر گرفتن جنبش مردم می‌دانند.

اگرچه نام و شعر سعید سلطان‌پور، هم‌بندی سابق و شاعر انقلابی، شوری کم‌نظیر در ما برانگیخته است، اما سخنانِ نویسندگان، پژوهشگران، تاریخ‌نگاران و کنشگران سیاسی همچون باقر مؤمنی که از کورانِ پُرتلاطم سال‌های قدرتمندی چپ، در صحنه‌ی تحولات اجتماعی و سیاسی گذر کرده‌اند و کودتای سلطنتی - آمریکایی و همچنین دوران خفقان و دیکتاتوری پس از آن را تجربه کرده‌اند، آموزه‌های بسیاری برای نسل ما دارد. نسلی که به دامن یک قیام تمام عیار پرتاب شده است و توشه‌ی سیاست‌ورزی و کار سازمان‌گرا نه‌اش اندک است.

من به‌عنوان عضوی از خانواده جنبش فدایی می‌شنوم که روشنفکران، هنرمندان و فعالین سیاسی مستقل بسیاری هستند که مایلند به این جنبش نوپا بپیوندند که به‌نوعی بند نافش را از نیای تاریخی‌اش - حزب توده - بریده است. اما متأسفانه زبان مشترک یافت نمی‌شود و بی‌تردید کم‌تجربگی ما در این زمینه هم بی‌تأثیر نبوده است.

باقر مؤمنی یکی از آن شخصیت‌های چپ صاحب‌نام است که اگرچه از دو دهه پیش و در سال‌های فترت حزب توده از آن حزب فاصله گرفت، اما همچنان بر آرمان‌های عدالت‌خواهانه حزب تأکید می‌کند و کمترین تردیدی بر درستی راهی که بر گزیده است ندارد. محرومیت ما از حضور چنین شخصیت‌هایی در صفوف سازمان فدائیان خلق البته مانع تلاش فکری و سیاسی به موازات هم نبوده است، اما انکار نمی‌توان کرد که بهره‌گیری نسل ما از تجربه و دانش فکری و عملی این عزیزان باز هم در محدوده‌ی مطالعه‌ی آثار آن‌ها و احیاناً جلسات بحث و گفتگو باقی می‌ماند و طبیعتاً از انتقال تجربه‌ی نسل قبل از خود محروم می‌مانیم و این امر به طور آشکاری در تصمیمات و اقدامات مسئولین وقت سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و همین طور دیگر گروه‌های مبارز چپ آن روزها منعکس است. این در حالی است که باقر مؤمنی از جمله معدود مسئولین و فعالین سابق حزب توده است که نسبت به جنبش فدایی و حتا عملیات چریکی مبارزان سیاه‌کل نظر مثبتی دارد. در اینجا از دیگر روشنفکران، شعرا و نویسندگان بزرگ همچون احمد شاملو و دیگران نام نمی‌برم، چون به مناسبت معینی در اینجا صحبت است و آن اینکه آقای باقر مؤمنی را همچنان که خود نیز بارها تأکید کرده است، بیشتر یک کنشگر سیاسی چپ و مبارز می‌شناسیم تا پژوهشگری که به گواه آثار نوشتاری خود، در متنوع‌ترین عرصه‌های اجتماعی، تاریخی، سیاسی ایران و نیز نقش اسلام به طور عام و عملکرد آن در تحولات کشور، رساله و کتاب‌های پژوهشی بسیاری نوشته است.

و اما برای خود من آشنایی از نزدیک با باقر مؤمنی در فرانسه است که دست می‌دهد و از این مقطع است که به جنبه‌ی بسیار انسانی، عاطفی، صمیمیت در دوستی و اهمیت قائل شدن برای رفاقت و روابط دوستانه، علی‌رغم تفاوت نظری که می‌توان با او داشت، پی‌بردم. کمتر شخصیتی دیده‌ام که ضمن

پایبندی بر دیدگاه ایدئولوژیک و سمت‌گیری اجتماعی‌ای که از سنین نوجوانی تاکنون داشته است، دارای تماس و روابط باز، شفاف و مباحثه‌انگیز با طیف گسترده‌ای از احزاب، سازمان‌ها و به‌ویژه اشخاص باشد؛ البته از خانواده‌ی اپوزیسیون دو رژیم شاه و شیخ. او در جمع، سرخوش است و از تنهایی بیزار. خواه جشن و شادی باشد و یا جلسه مباحثه و آکسیون اعتراضی.

بارها دیده‌ام که در جریان یک بحث و رد آنچه قبول نداشته، در مقابل دوستش عصبی شده است، اما ساعتی بعد بدون ذره‌ای عقب‌نشینی از نظر خود، به فضای کاملاً گرم و صمیمانه‌ای که پیش از گفتگو بوده بازگشته و هیچ جای رنجشی هم برای رفیقش بازننگذاشته است.

باقر در خارج از کشور هیچ‌وقت جا نیفتاد و می‌دانم که در برخی مقاطع، به‌ویژه آنگاه که جامعه‌ی ایران را تبوتاب می‌گیرد و یا مقطعی که چهره‌ی زشت و جنگ‌طلبانه برخی دول جهان بر وجدان انسان دوستانه، آزادی‌خواهانه و ظلم‌ستیزانه او فشار مضاعف وارد می‌کند، فضای خارج برای او بدجور دشوار می‌شود. یادم است از همان سال‌های اولیه‌ی آشنایی، بارها پیرامون مقوله‌ی تبعید و مهاجرت به گفتگو نشستیم. برای من هم دوری از کشور سخت بوده است؛ اما از زاویه‌ی تلاش‌های سیاسی مرتبط با ایران، تصویری متفاوت نسبت به او داشته‌ام. فکر می‌کردم با امکانات تماس و خبرگیری‌ای که امروز در اختیار ماست، می‌توان در خارج بود و در تحولات سیاسی و اجتماعی داخل کشور مشارکت داشت. استدلالم در برابر او این بود که: نمونه‌هایی که شما از رفتار رهبران حزب توده در سال‌های تبعید می‌گویید، بخشاً زائیده‌ی آن زمان و به‌ویژه زندگی در کشورهای بلوک شرق است که درب‌شان تقریباً بر روی سایر ایرانیان بسته بود. باقر مؤمنی بارها تأکید می‌کرد و هنوز هم می‌کند که این معضلی عمومی است و بدون حضور در جامعه، نه تنها نقشی فراتر از برخی کارهای فکری - نظری نمی‌توانید داشته باشید، بلکه در صفوف خود نیز دچار انشعاب و انشقاق خواهید شد. و جالب است بدانیم که علی‌رغم این نگاه واقع‌بیانانه، او لحظه‌ای از تقویت تلاش‌های همین اپوزیسیون کوتاهی نکرده است. از تلاش‌ها در همان سال‌های نخست خروج از کشور برای ایجاد جبهه‌ای از نیروهای چپ گرفته تا حضور در هر تظاهرات، گردهمایی و مجمعی که انجمن‌های دمکراتیک، تشکل‌های چپ و جمهوری‌خواه و یا گروه‌های مدافع حقوق بشر داشته‌اند.

سرماي زمستان و گرمای تابستان و برخی تنگ‌نظری‌های محفلی و فرقه‌ای هر از گاه، برخی از ما جوان‌ترها را از حضور در این اجتماعات بازداشته است؛ اما آقای مؤمنی همواره پشتیبان و شرکت‌کننده در هر حرکت اعتراضی بوده است. گذشته از همان خصلت مبارزاتی و کنشگری سیاسی، شاید یکی از دلایل این رفتار، بیزاری او از نالیدن و کاشتن بذر ناامیدی‌ست. اصولاً نالیدن در فرهنگ باقر مؤمنی جایی ندارد. باید با او بسیار نزدیک بود تا دریافت که رفتن اکرم خانم، این همسر به تمام معنا عاشق

و همراه و همدم ، چه شوک بزرگ و چه خلأ جبران‌ناپذیری برای او بوده است . دائم به یاد می‌آورد
اکرم خانم چگونه می‌کوشید تمام وسایل کار و زندگی را به نحوی فراهم کند که او با مشکلی روبه‌رو
نشود و مؤمنی بتواند کارهای پژوهشی‌اش را به سر منزل مقصود برساند. وظیفه‌ای که امروز با تمام
خلوص قلب بر دوش انوشه این فرزند نازنین است.

حال که صحبت از همسر شد جا دارد از جشن تولد هشتاد سالگی باقر یاد کنم که مبتکر آن اکرم خانم
بود و به همت برخی دیگر از دوستان در فرهنگ‌سرای پویا برگزار شد. جمعی چهل پنجاه نفره از دوستان
خانواده‌ی مؤمنی آن شب را گرامی داشتند. در همان شب یکی از مجموعه کتاب‌های باقر به نام *راهیان*
خطر هم به دنیای کتاب آمد که سرگذشت هفت شخصیت اندیشمند، هنرمند و سیاسی ایران است،
همچون تقی ارانی، رضا رادمش و سعید سلطان‌پور و... در آن شب با یادآوری جشن کوچک‌تری که
پنج سال پیش‌تر از آن برای تولدش گرفته بودیم، به او گفتم: هر پنج سال در انتظار جشن دیگری باش،
وعده‌ی ما در صد سالگی تو. پس باقر جان تولد، زندگی، تلاش صمیمانه و بی‌وقفه تو در راه مردمی
که همواره دلت برای آن‌ها طپیده است برخوردت و ما مبارک باد.

عمرت بلند، به امید اینکه جشن سالروز صد سالگی‌ات را در تهران و یا اگر رخصتی بدهی در خانه‌ی
پدري و مادري، در کرمانشاه، شهر عشاق، شهر شیرین‌ها و فرهادها، برگزار کنیم. به امید آن روز.